

## **Thematic Analysis of Mystical Concepts in Moshfeq Kashani's Poetry Based on the Relevance Theory**

**Mehrdad Nosrati<sup>1</sup>, Leila Galavi<sup>2</sup>**

1. Instructor of Persian language and literature at Yazd University, [drnosrati@gmx.com](mailto:drnosrati@gmx.com)
2. A graduate of Persian language and literature, Islamic Azad University, Zahedan branch, [geiligalavi@gmail.com](mailto:geiligalavi@gmail.com)

### **Abstract:**

The article studies some of the most fundamental concepts of Islamic mysticism in Moshfeq Kashani's poetry. Here, based on the relevance theory, the totality of the poet's mental space is the subject of a thematic analysis. Trust, Certainty, Satisfaction, Recitation (Zikr), Ardour, Supervision, Sufism, Knowledge, Love, Enthusiasm and sufist music and dance (Sama) are the studied concepts. He sometimes verbalizes the mystic term and sometimes crosses the word to deal with the meaning of it, directly. Qushayriyah treatise is used as a criterion for evaluating the totality of intentional and unintentional meanings of the terms in Moshfeq's poetry. The similarity of the meanings of the above terms in the mentioned texts is understood from the comparative reading of them, and indicates Moshfeq's correct approach to these mystical terms and the adaptation of his mental space to the original mystical teachings. Moreover, the pattern obtained from the thematic classification of these poems shows that Moshfeq's mystical attitude, contrary to what has been deduced from some previous studies, is not one-dimensional, but has at least four axes: "Islamic-Shiite ideology", "Islamic Revolution", "Tavern Terms", And "Eastern mysticism".

**Keywords:** Thematic Criticism, Relevance Theory, Mystical Poetry, Moshfeq Kashani, Al-Qushayrī

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۳

## واکاوی مفاهیم عرفانی شعر مشفق کاشانی در بوته نقد مضمونی ربط‌گرا

مهرداد نصرتی؛<sup>۱</sup> لیلا گلوی<sup>۲</sup>

### چکیده:

جستار حاضر به مطالعه برخی از بنیادی‌ترین مفاهیم عرفان اسلامی در شعر مشفق کاشانی می‌پردازد. داده‌های تحقیق از طریق مطالعات کتابخانه‌ای فراهم آمده و با روش تحلیل، توصیف و قیاس بررسی شده است. مبنای نظری این جستار نقد مضمونی ربط‌گراست. از این‌رو، کلیت فضای ذهنی شاعر سوژه تحلیل قرار دارد. یافته‌ها نشان می‌دهند که در شعر مشفق مفاهیم «توکل»، «یقین»، «رضا»، «ذکر»، «غیرت»، «ولایت»، «تصوف»، «معرفت»، «محبت»، «شوق» و «سماع» گاهی با تأکید بر عین اصطلاح و گاهی با پرداختن مستقیم به معنا به‌کار رفته‌اند. برای تحلیل و ارزیابی مجموع معانی قصدشده و قصدناشده از اصطلاحات مزبور در شعر مشفق از رساله قشیری که جزو مراجع عرفان اسلامی است، استفاده شده است. همسانی معانی اصطلاحات فوق در این اشعار با معنای آن‌ها در رساله قشیری که از خوانش تطابقی این دو متن روشن می‌شود، دال بر رویکرد صحیح مشفق در مورد اصطلاحات فوق و تطابق فضای ذهنی وی با آموزه‌های اصیل عرفانی است. الگویی که از طبقه‌بندی موضوعی این شعرها به دست می‌آید نشان می‌دهد که نگرش عرفانی مشفق بر خلاف آنچه از برخی پژوهش‌های پیشین استنباط می‌شود، تک‌بعدی نیست، بلکه حداقل بر محورهای چهارگانه «ایدئولوژی اسلامی-شیعی»، «انقلاب اسلامی»، «خمریه‌سرایی» و «عرفان شرقی» شکل گرفته است.

**واژگان کلیدی:** شعر عرفانی، نقد مضمونی، ربط‌گرایی، مشفق کاشانی، رساله قشیری.

۱. مربی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد drnosrati@gmx.com

۲. دانش آموخته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان geilgalavi@gmail.com

## ۱- مقدمه:

از دیرباز، شعر فارسی جلوه‌گاه عرفان اسلامی بوده است. در شعر معاصر فارسی نیز برخی شاعران کوشیده‌اند تا مبانی تفکر عارفان و خصوصاً متصوفه را مضمون خلق آثار خود قرار داده و به تحلیل و توصیف این مبانی پردازند. «مشفق کاشانی» یکی از این شعراست. وی در شعر خویش علاوه بر مضامین مختلف، به مضمون‌های عرفانی علاقه نشان داده و آن‌ها را از منظر خود توصیف کرده است.

عبّاس کی‌منش ملقب به «مشفق کاشانی» شاعر غزل‌سرای معاصر است. او در سال ۱۳۰۴ ش. در کاشان متولد و به سال ۱۳۹۳ در تهران درگذشت. شرح آثار و زندگانی مشفق در مجال بحث حاضر نمی‌گنجد: (ر.ک. کی‌منش، ۱۳۹۵: ۸۲-۶۳)، اما به‌اجمال می‌توان گفت که وی معلمی می‌کرد، زندگی متوسطی داشت و همشهری، دوست و راهنمای شاعر-نقاش معاصر، سهراب سپهری بود. دامنه موضوعی اشعار مشفق کاشانی بسیار گسترده است: (بیگی حبیب‌آباد، ۱۳۸۶: ج ۳، ۱۱۰۶-۱۱۰۵). در کتاب‌شناسی مشفق کاشانی، آثار انفرادی او (به ترتیب انتشار) بدین صورت ذکر شده است: *صلای غم*: تضمین ۱۲ بند محتشم کاشانی (۱۳۳۳)؛ *سرود زندگی* (۱۳۴۲)؛ *پرتوی از انوار نیمه خرداد* (۱۳۵۶)؛ *نقش‌بندان غزل* (۱۳۶۵)؛ *آذرخش* (۱۳۶۵)؛ *خلوت انس*: شرح احوال و آثار و مکاتبات ادبی تنی چند از شعرای معاصر (۱۳۶۸)؛ *آئینه خیال* (۱۳۷۲)؛ *فراز مسند خورشید* (۱۳۷۸)؛ *پنجره‌ای رو به آفتاب* (۱۳۷۸)؛ *گزیده ادبیات معاصر* (۱۳۷۸)؛ *همیشه در قلب منی مادر* (۱۳۷۹)؛ *سیرنگ* (۱۳۸۲)؛ *شب همه شب* (۱۳۸۲). از وی آثار مشترکی نیز به جا مانده است: *آئینه آفتاب*: *پرتوی از انوار علی علیه‌السلام* (۱۳۶۹)؛ *آئینه صبر* (۱۳۷۲)؛ *آئینه ایثار*: در مدایح و مراثی علمدار کربلا (۱۳۷۲)؛ *آئینه رجاء*: مدایح و مراثی حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام (۱۳۷۲)؛ *محراب آفتاب* (۱۳۷۹)؛ *هفت بند التهاب* (۱۳۸۴)؛ *پروین زاد* (۱۳۸۶: ۲۴-۲۱). بعلاوه، در کتاب‌شناسی مشفق از آثار فردی و مشترکی نام برده شده که به دست نیامده است: *مجموعه شعر خاطرات* (۱۳۲۴)، *دیوان حاج اسماعیل صباحی بیدگلی* (۱۳۴۰)، شعر *شهادت* (۱۳۶۷)، *مجموعه شعر بهار سرخ سرود* (۱۳۷۲)، *مجموعه شعر جنگ*: آثار شاعران

معاصر (۱۳۷۶)؛ جمعۀ خونین: آثار شاعران معاصر در واقعه کعبه (۱۳۷۶)؛ آئینه عفاف: مجموعۀ شعر شاعران گذشته و معاصر درباره حضرت معصومه سلام‌الله علیها (؟)، شعر انقلاب (؟)، آئینه بردباری: مجموعۀ شعر شاعران گذشته و معاصر درباره امام حسن مجتبی علیه‌السلام (؟) و حماسۀ عاشورا (همان، ۲۴).

از آنجا که رسالۀ قشیریۀ مبنای تعریف اصطلاحات عرفانی قرار گرفته، به این اثر و نویسنده آن اشارتی می‌شود: «زین الاسلام، عبدالکریم بن هوازن قشیری، متوکل ۳۷۶ق و متوفی ۴۶۵ق، از اکابر و مشایخ متصوفه در قرن پنجم هجری است که در ناحیه استوا- قوچان- چشم به جهان گشود. قشیری منسوب است به قشیرین کعب که خاندانش را بنی قشیر نیز خوانده‌اند»: (پشت‌دار، ۱۳۹۰: ۷). رسالۀ قشیریۀ دو فصل و پنجاه و چهار باب دارد و شامل شرح یکصد و پنجاه اصطلاح عرفانی است: (قشیری، ۱۳۹۰: دوازده). یازده ابواب از آن که در کتاب برگزیده ترجمۀ رسالۀ قشیریۀ آمده مبنای این پژوهش است که عبارتند از «توکل»، «یقین»، «رضا»، «ذکر»، «غیرت»، «ولایت»، «تصوف»، «معرفت»، «محبّت»، «شوق» و «سماع»: (همو، ۱۳۹۳: پنج). قشیری در آغاز هر باب، آیه‌ای از آیات قرآن را که مرتبط با مسأله است، می‌آورد و سپس نظرات متصوفه معروف را پیرامون موضوع مطرح می‌کند.

۱-۱- پرسش‌های تحقیق: در جستار حاضر به دو سؤال پاسخ داده می‌شود: الف) بر پایه نقد مضمونی ربط‌گرا، مهم‌ترین مضامین عرفانی شعرهای مشفق کاشانی کدامند؟ ب) مضامین عرفانی شعر مشفق حول کدام محورهای بنیادین شکل می‌گیرند؟

۱-۲- اهمیت و ضرورت پژوهش: جنبه‌ای از اهمیت پاسخ به پرسش‌های فوق آن است که وجه عرفانی شعر مشفق کاشانی که جزء شناخته‌شده‌ترین شعرای معاصر است، همچنان پنهان مانده است. از سوی دیگر، مطالعه مسیری که شاعران معاصر در پیروی از شعرای عارف و عارف مسلک گذشته پی گرفته‌اند، روشن‌کننده خط سیر عرفان اسلامی در ادبیات است. لذا، این جستار می‌تواند مورد توجه علاقه‌مندان و محققان ادبیات و نیز شاعران جوان معاصر قرار گیرد. بعلاوه، برخی پژوهش‌های پیشین پیرامون وجوه ایدئولوژیک شعر مشفق می‌توانند

باعث استنباطی تک‌بعدی از آثار وی شود، حال آنکه بخش دوم جستار حاضر نمایان می‌سازد که این شاعر نگرشی چند بعدی نسبت به مفاهیم رایج عرفانی دارد.

۳-۱- **روش پژوهش:** داده‌های این پژوهش بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای حاصل می‌شود. سپس، این داده‌ها با روش تحلیل، توصیف و مقایسه بررسی خواهند شد. مسیر تحقیق حاضر بدین صورت است که شعر مشفق مبتنی بر یازده اصطلاح عرفانی مزبور ضمن مقایسه معنای این اصطلاحات در شعر و مفهوم آن‌ها در رساله قشیری مطالعه و تطابق این دو معنا نشان داده می‌شود. سپس محورهای موضوعی شعرهای مذکور طبقه‌بندی می‌گردد. از عناوین دفاتر شعر این شاعر نیز به عنوان سند کمکی بهره گرفته خواهد شد. مطالعه معنایی مزبور مبتنی بر انگاره‌های نقد مضمونی ربط‌گرا در ادبیات<sup>۱</sup> خواهد بود. در چنین مطالعاتی همواره این پرسش محتمل وجود دارد که آیا معنای دریافت شده از شعر توسط پژوهندگان همان معنایی است که شاعر اراده کرده است یا خیر؟ برای پاسخ به این شبهه، اشاراتی اجمالی به نظریات نقد مضمونی ربط‌گرا راهگشاست که به تازگی توسط دن اسپربر<sup>۲</sup> (۱۹۴۲م. -) فرانسوی و دیدرا ویلسون<sup>۳</sup> (۱۹۴۱م. -) انگلیسی مطرح شده که هر دو از پژوهش‌گران مطالعات شناختی<sup>۴</sup> هستند.

#### ۴-۱- بنیان نظری تحقیق

شرح تقابل میان قراردادگرایی،<sup>۵</sup> قصدگرایی واقعی افراطی،<sup>۶</sup> قصدگرایی واقعی میانه‌رو،<sup>۷</sup> قصدگرایی فرضی،<sup>۸</sup> و ضدقصدگرایی<sup>۹</sup> که زیربنای فلسفی ربط‌گرایی را فراهم می‌آورد و فرآیندهای ذهنی شناخت که نقد مضمونی ربط‌گرا بر آن استوار است، در بحث حاضر

1- Relevance Theory in Descriptive Approach to Literature

2- Dan Sperber

3- Deirdre Wilson

4- Cognitive Studies

5- Conventionalism

6- Radical Actual Intentionalism

7- Moderate Actual Intentionalism

8- Hypothetical Intentionalism

9- Anti-intentionalism

نمی‌گنجد: (ر.ک. شمس و مشکات، ۱۳۹۶: ۸۲-۶۲)، لیکن به اجمال می‌توان گفت که در این روش برای ورود به پنهانی‌ترین زوایای ادراکی شاعر و همراهی با او در اثنای دریافت‌های شهودی شاعرانه او، فضای کلی حاکم بر ذهن وی در نظر گرفته می‌شود که مبدأ و مولد متن به مثابه ابزار انتقال مجموع معانی قصدشده و قصدناشده حاضر است که در اختیار خواننده قرار گرفته‌اند. به این ترتیب، مسؤلیت نویسنده (شاعر) در معانی قصدناشده احتمالی که به صورت منطقی توسط پژوهندگان مختلف از متن استخراج می‌شود نیز در کنار معنای مورد نظر نویسنده به رسمیت شناخته شده و به جای آنکه دیوار حایلی غیرقابل نفوذ میان این دوسته معنا تصور شود، پیوستاری از مجموع آن‌ها را به مثابه محمل آزمون در نظر می‌گیرند: (Sperber & Wilson, 1986: 39-41). ایشان می‌نویسند که فرستندگان پیام سعی دارند که بر محیط شناختی گیرنده تأثیر بگذارند و جهت حاصل شدن این تأثیر ضرورت دارد که اظهار آنها مربوط باشد. هر فرآیند شناختی به قدری تلاش نیازمند است، اما طبیعت شناخت انسان آن گونه تکامل پیدا کرده که در پی مربوطترین اطلاعات می‌گردد، لذا مربوط‌ترین تفسیر از یک اظهار همان است که به کمترین تلاش احتیاج داشته باشد و موجب بیش‌ترین تأثیرات شناختی گردد و البته در این بین سایر متغیرها باید ثابت بمانند: (Sperber & Wilson, 2002: 81-85).

۵-۱- پیشینه پژوهش: پیرامون عرفان در شعر مشفق کاشانی هیچ اثر تحقیقی مستقلی مشاهده نشد. با وجود این، در مقاله‌ای از تقی اژه‌ای با عنوان: «عرفان در آیین شعر انقلاب»، به مفاهیم عرفانی در شعر مشفق کاشانی به اجمال اشاره‌ای شده است. مطابق این تحقیق، پربسامدترین مضامین عرفانی در شعر انقلاب اسلامی: «نفس»، «عشق»، «دل»، «پیر» و «معرفت» هستند. از نظر کاربرد ترکیب‌ها و تلمیح‌های عرفانی هم می‌توان گفت: «ابراهیم»، «روح القدس»، «موسی»، «یوسف» و «یعقوب» محبوب‌ترین شخصیت‌ها و تلمیح‌های مربوط به این داستان‌ها در قرآن کریم جزو پربسامدترین تلمیحات شعر انقلاب است. بعلاوه، پربسامدترین عناصر شعری که از حوزه عرفان و تصوّف آمده‌اند: «باده»، «عشق»، «ساقی» و امثال آن است. همچنین، دوگانه‌هایی با مبنای اعتقادی و بار عرفانی نظیر «موسی از طور نور و رسوا

شدن فرعونِ فتنه» یا «جمال یوسف در مقابل بینا شدن چشم یعقوب» هم به‌وفور مشاهده می‌شود. از منظر عرفان اسلامی، خلق تعبیرات شاعرانه‌ای مانند «یوسف دل» و «یعقوب عقل» نوآوری پسندیده‌ای است و تموج عناصر طبیعی، نظیر «وادی»، «لاله»، «جزر و مد»، «صدف»، «گهر»، «گل» و «نور» مایه‌های خوبی برای انگیزش عاطفی و تصویرسازی‌های شاعرانه در قلمرو شعر هستند که مضمون را به انگاره‌های عرفانی پیوند می‌دهند. این ویژگی‌های کلی شعر انقلاب از منظر مفاهیم عرفانی است که طبیعتاً انتظار می‌رود در مورد آثار مشفق کاشانی هم مصداق بیابند: (اژه‌ای، ۱۳۸۱: ۳۵-۳۹). بعلاوه، در یافته‌های پیشین آمده که مفاهیم «اهل‌البیت(ع)» و «انقلاب اسلامی و لوازم آن» از زمینه‌های تجلی مفاهیم عرفانی در شعر مشفق کاشانی است. حسین اسرافیلی در مقاله «اصالت و عشق: نگاهی به شعر استاد مشفق کاشانی» می‌نویسد: «احساس تعهد نسبت به ارزش‌های دینی و اعتقادی و احساس مسئولیت ایشان نسبت به آرمان‌های امام(ره) و شهیدان و انقلاب به حدی است که بخش اعظمی از سروده‌های ایشان را شعر با موضوع امام، انقلاب، دفاع مقدس و شهیدان تشکیل می‌دهد. علاوه بر آن باورهای شخصی ایشان نسبت به بزرگان دین و ائمه معصومین علیهم‌السلام که در دل و جان وی ریشه دوانده، در بیت اشعارشان حضور دارد و مجموعه (شعر) پنجره‌ای رو به آفتاب که دربرگیرنده اشعار مذهبی ایشان در مدح و منقبت اهل بیت پیامبر(ص) و سوگ شهیدان کربلا و شهادت معصومین مطهر(ع) است، نشان‌دهنده ریشه اعتقادات دینی وی در روح و جان و ذهن و زبان ایشان است»: (اسرافیلی، ۱۳۸۳: ۹۵-۹۴). وی همچنین با توجه به وجوه عرفانی شعر مشفق نوشته است: «سلوک او با مردم و مخاطبان و رفتار و حرکات او نشان‌دهنده آزادمنشی، عرفان، معرفت و کمالاتی است که جز در پرتو انوار معرفت و آگاهی و سیر و سلوک عاشقانه و عارفانه در مسیر هدایت و طریقت حق حاصل نمی‌شود و این در سروده‌های ایشان کاملاً مشهود است»: (همان، ۹۵). مهرداد اوستا در مقاله‌ای با عنوان «سبک و لحن شعر مشفق» پیرامون آنچه باعث گیرایی و دلپذیری مضامین شعر مشفق می‌شود به صداقت شاعرانه کلام اشاره می‌کند که نوعی صداقت «آنی» است و می‌نویسد: «هر بیت شعر او، بیان حال یا احساسی است، که در یک حال پیدا می‌شود

و در حال دیگر احساسی دیگر شکل می‌گیرد. در آنجا که او شاعری کرده است، توالی آنات در شعرش، بیش از هر هنگامی، به چشم می‌خورد، و در اینجا است که مشفق، وحدتی در تعیین شاعرانه خود دارد که او را با دیگران نمی‌توان در یک طراز گذارد. حال به معنای زمانی نامحدود، در شعر مشفق احساس می‌شود که با معانی دیگر آن، یعنی از شور می یا نشئه افیون و جز این‌ها حاصل نیامده است، بلکه او خود از باده آن شوق که از ژرفای احساسش برمی‌خیزد، مست است: «اوستا، ۱۳۸۶: ۲۶-۲۵). شهلا پروین‌زاد اشاره کرد که در مقاله «کتاب‌شناسی استاد مشفق کاشانی» نوشته است: «اولین سروده او "زینت المراثی"، تضمین ۱۲ دوازده‌بند محتشم کاشانی، کاری الهامی-آیینی بود که ۶۳ سال پیش انتشار یافت. از آن پس تاکنون، استاد مشفق فرصت عمر را صرف سرایش شعر و ترانه و گردآوری آثار ارجمندی نموده که با ذوق و ذهن و ایمان قلبی مردم ایران و دیگر شیعیان جهان گره خورده است. مجموعه آثار استاد مشفق کاشانی اعم از سروده‌ها، گردآورده‌ها و کارهای مشترک به ۳۱ جلد می‌رسد که ۱۴ جلد آن با همکاری استاد محمود شاهرخی و دو جلد آن با مشارکت استاد پرتو بیضایی و حسین لاهوتی تدوین شده است: (پروین‌زاد، ۱۳۸۶: ۲۰). همچنین در جستارهای پیشین ذکر شده که شعر مشفق کاشانی مملو از آثار مرتبط با دفاع مقدس است که در آن‌ها از مضامین عرفانی بهره برده است. نرگس موحدی و عنایت‌الله شریف‌پور در مقاله «بررسی مضامین عرفانی در شعر دفاع مقدس» به این موضوع پرداخته و می‌نویسند: «از گسترده‌ترین این مضامین، دو مضمون عشق به خالق جهان هستی و سختی‌های این منزل و ایثار حیات در راه عشق به او که بالاترین ایثارهاست، می‌باشد، چون مهم‌ترین احوال مجاهدان راه حق، عشق به معبود و از جان گذشتگی در راه او بوده است. از دیگر مضامینی که در اشعار آنان دیده می‌شود، تجرید و رهایی از همه تعلقات، مست و مستی، جنون ناشی از عشق الهی، شوق به محبوب، لقای معشوق، قرب، وصال، معراج و عروج، پیر، مرید و... می‌باشد. اصطلاحات رمزی عرفانی نیز در شعر شاعران دفاع مقدس جایگاه دارد. این اصطلاحات، اصطلاحاتی چون شراب، باده، می، میکده، میخانه، ساقی، جرعه، جام، قدح و صهبا می‌باشد. این اصطلاحات در اشعار آنان، کاربردهای معنایی گوناگونی



دارد: «(موحدی و شریف‌پور، ۱۳۸۸: ۱۰۹). همچنین، منوچهر جوکار و فاطمه شهبازی (۱۳۸۸) در مقاله «عشق متعالی در شعر معاصر فارسی»، بدون یادکرد از اشعار مشفق کاشانی، به مطالعه عرفان در شعر معاصر پرداخته‌اند. ایشان با تأکید بر حضور عشق الهی در شعر معاصر، جلوه‌های آن را از مظاهر عشق عرفانی در شعر قدیم فارسی مجزاً می‌دانند: (جوکار و شهبازی، ۱۳۸۸: ۶۸). مشفق کاشانی در یادداشتی که تحت عنوان «ناگفته‌های مشفق کاشانی از دوستی با سهراب سپهری» منتشر شده به چگونگی آشنایی و تأثیر و تأثر وی و این نقاش-شاعر پرداخته است: (مشفق کاشانی، ۱۳۸۹: ۱۴). نهایتاً مریم خلیلی جهان‌تیغ و همکاران در مقاله «بررسی کارکرد متناقض‌نما در شعر مشفق کاشانی و محمود درویش» به تشابهات و تفاوت‌های کاربرد پارادوکس در شعر دو شاعر مزبور پرداخته و بر قرابت آن‌ها تأکید ورزیده است: (خلیلی جهان‌تیغ، ۱۳۹۵: ۲۲۸).

اغلب توصیفاتی از شعر مشفق مانند آنچه ذکر شد، می‌تواند مؤکد استنباطی از آثار وی باشد که مشفق را در دامنه نگرشی تک‌بعدی محدود می‌سازد، حال آنکه شعر عرفانی مشفق ابعاد چندگانه دارد. بعلاوه، بیشتر آثار مربوطه به صورت کلی به شعر انقلاب و یا شعر معاصر پرداخته‌اند و از این رو، جنبه‌های دقیق عرفانی در شعر مشفق کاشانی همچنان پنهان مانده است. جستار حاضر با تمسک به الگوی نظری نقد مضمونی ربط‌گرا و میزان قرار دادن تعاریف قشیری از اصطلاحات عرفانی در مسیر کاستن از گستره این شکاف پژوهشی امری ضروری به نظر می‌رسد.

## ۲- بحث:

در ادامه، مفاهیم عرفانی «توکل»، «یقین»، «رضا»، «ذکر»، «غیرت»، «ولایت»، «تصوف»، «معرفت»، «محبت»، «شوق» و «سماع» در شعر مشفق با سنجه تعاریف قشیری بررسی می‌شود و تطابق آن‌ها نشان داده می‌شود.

۱-۲- توکل: از بعد لغت، این کلمه از نوع اسم و در لغت‌نامه دهخدا به معنی «اعتماد بر کسی کردن» است: (دهخدا، ذیل توکل). مطالعه آثار شعری مشفق مؤید آن است که این

شاعر با مفاهیم عرفانی‌ای که از «توکل» برمی‌آید، خو گرفته و بر زیربنای این معانی ابیات خود را بنیان می‌سازد:

دست از دامن احساس تو کی برداریم پای در راه و تمنای تو در سر داریم  
(مشفق کاشانی، ۱۳۸۸: ۶۲)

مراجعه به رساله قشیریه معلوم می‌کند که از منظر ابوالقاسم قشیری، توکل «دست به خدای تعالی زدن»، «پرهیز از داغ کردن و فال گرفتن و افسون»، «سؤال نکردن و باز نزدن حین پدید آمدن و ذخیره نکردن حین فراگرفتن»، «نهراسیدن»، «تمییز نکردن خلق به دوزخی و بهشتی»، «معطل نکردن عمل به خاطر توکل»، «رضایت به و کالت خدای»، «طمع بریدن از خلق»، «دست برداشتن از تدبیر نفس و حیلت خویش تا خدای متوکی امر شود»، «زندگی بی‌علاقته است (بدون وابستگی بودن) و توکل ابتدای راه و تسلیم وسط آن و تفویض انتهای راه است»: (قشیری، ۱۳۹۰: ۱۸-۳).

در شعر مشفق نیز «دست برداشتن از دامن احساس یار» همان «دست به خدای تعالی زدن» است و «پای در راه (منزل و مأوای یار) داشتن و آرزوی یار را در سر داشتن» چیزی جز «رضایت به و کالت خدای» نیست. در واقع این‌ها شواهد مفهوم واحد هستند که مبنی بر امکانات بیانی زبان به طرزهای گوناگون قابل اظهارند: (شمیسا، ۱۳۹۲: ۳۲). به عبارت دیگر، شعر مشفق بدون آنکه عین اصطلاح عرفانی «توکل» را به کار گیرد، جلوه‌های معنایی آن را منطبق با همان تعریفی که در مراجع معتبر عرفانی، خصوصاً رساله قشیری به کار رفته، منعکس می‌کند. مصادیق معنایی دیگر «توکل» نزد قشیری را نیز می‌توان در شعر مشفق ملاحظه کرد. برای نمونه، «نهراسیدن» که در کلام قشیری مظهر «توکل» است، وقتی بر زبان شعر مشفق جاری می‌شود، مطابق سنن بیان ادبی و برای افزونی ادبیت زبان به تصویرسازی و اسطوره توسل می‌جوید: (همان، ۴۲) و آنگاه به صورت «از تبار عشق و جنون بودن»، «رستم شدن»، «از هفت‌خوان گذشتن»، «از خنجر دشمن نترسیدن»، «خشم و صبر را به خدمت وظیفه گرفتن» متجلی می‌گردد:

من از تبار عشق و جنونم همین و بس از هفت‌خوان خنجر و خونم همین و بس

طوفان خشمم بر جگرم شعله می‌کشد از لایه‌های صبر و سکونم همین و بس  
(مشفق کاشانی، ۱۳۸۸: ۱۰۰)

در کلام قشیری، لازمهٔ توکل آن است که متوکل رضای کامل بدهد به آن کسی که بر او توکل کرده است (یعنی بر متوکل) و همزمان از تمییز دادن و داوری کردن پرهیزد. حال، وقتی بنا بر آن قرار گیرد که این رهنمود و توصیهٔ عرفانی با بیانی شاعرانه و بر منوال زیباشناختی ادا شود، به سخن مشفق می‌رسد که می‌گوید:

با کم و بیش غمت یا سوختم یا سوختم با غم عشق تو کم یا بیش را گم کرده‌ام  
(همان، ۱۱۷)

در ابیات زیر، «بی‌تدبیری» و سپردن کار به پروردگار که در کلام قشیری صفت متوکلان است، در زبان ادبی مشفق کاشانی جلوه‌ای تصویری و شاعرانه می‌گیرد:

نه افیون می‌کند افسون نه می‌در کاسهٔ سرها خدایا بشکن این نی دوده‌آتش‌زن به خرمن‌ها  
چه می‌خواهی از آن دودی که ریزد شعله در آهی چه می‌جویی در آن آبی که دارد خوی آذرها  
به زخمی تازه زین تیغ دودم ناکرده تدبیری که زخم کهنه گل کرده‌ست در جولان خنجرها  
(همان، ۱۱۹)

متوکل که به قول قشیری از تدبیر نفس و حیل خود دست می‌شوید و کار را به خدای خود وامی‌نهد تا او متوکی امر او شود، نه فقط طمع از خلق می‌برد و زندگی بی‌علاقه (بدون وابستگی) را می‌پسندد، بلکه یک‌سره از تمییز و تشخیص و حکم کردن درمی‌گذرد و خاموشی پیشه می‌کند. این نوع نگرش به زندگانی وقتی رنگ و بوی شاعرانه به خود بگیرد و با بیانی مخیل در قالب غزل جلوه‌گر شود، به شعر مشفق می‌رسد که می‌سراید:

از گلوی زخمی شب نعرهٔ ما بیصداست دستها بسته‌ست و پا در بند خاموشیم ما  
در بهار عارض گل از سخن و امانده‌ایم مات بر آن حسن عالم گیر مدهوشیم ما  
حاصلی چون نیش نفرت نیست بداندیش را تا ز جام نامرادی شو کران‌نوشیم ما  
(همان، ۱۱۳)

منظری که از مفهوم «توکل» (با آن گستره معنایی که در رسالات عرفانی ملاحظه می‌شود) در جلوه گاه شعر مشفق کاشانی بررسی شد، در مورد ده اصطلاح دیگر نیز صادق است. ۲-۲-یقین: این کلمه در لغت به معنای «بصیرت، علم (و) چیزی است که زایل نشود به تشکیک و شک آن است که مساوی الطرفین باشد در وجود و عدم و الأ طرف راجح را ظن نامند و طرف مرجوح را وهم گویند»: (دهخدا، ذیل یقین). بر خلاف کلمه «توکل» که به نظر می‌رسد عیناً در شعر مشفق کاربرد نداشته باشد (بلکه معنای آن توصیف می‌شود)، اصطلاح «یقین» جزو فرهنگ واژگان شعری اوست. مثلاً او با استفاده از رابطه تضاد معنایی میان «یقین» و «شک»، به نقد دل خویش می‌پردازد از این بابت که چرا همچنان نتوانسته خود را از تشویش شیطانی حاصل از شک رها سازد و به آرامش یقین واصل گردد؟

در تب‌شک و یقین عمریست می‌سوزم هنوز گرچه شیطان‌خانه تشویش را گم کرده‌ام

(همان، ۱۱۷)

در رساله قشیری نیز اصطلاح «یقین» معادل «نجستن رضای مردم به خشم خدای»، «منورکننده دل و پرکننده آن از شکر و برطرف‌کننده شک و بی‌تغییری در علم»، «شرط معرفت الله و دیدن همه چیز از خدای»، «نخوردن اندوه فردا» و «عامل کمال ایمان» است: (قشیری، ۱۳۹۰: ۲۸-۲۳).

گاهی نیز، مشفق کاشانی همین مفهوم را بدون ذکر کلمه «یقین» توصیف می‌کند، خصوصاً در معنای علم بدون تشکیک که موجب استواری در تصمیم سالکانه است و موجب می‌شود که فرد جز رضایت خدای تعالی را در پیش چشم نداشته باشد. برای چنین فردی که دل او منور به نور یقین است، شکر از زندگی سالکانه که قسمت وی شده و رها کردن فردا و غم‌های آن و اهمّیت ندادن به طرز نگاه مردم به این زندگی ظاهراً جنون‌آمیز مسیر اتصال به منبع آرامش خواهد بود. از این بُعد، غزل «تیغ جنون» همه سخن از «یقین» و ترغیب به آن، در همان مفهوم عرفانی‌ای است که قشیری از این اصطلاح اراده کرده است:

دل با تو چو پیمان‌بست با عشق شوی سرمست با تیغ جنون در دست انداخته سر باید خندان لب و خونین دل چون شمع به هر محفل افروخته پا در گل شب تا به سحر باید

هر جا که نهی گامی دامی است پی دامی تا کوی سرانجامی در کام خطر باید  
(همان، ۸۹)

حال که سخن از تقابل معنایی «شک» و «یقین» در کلام قشیری (یقین به مثابه برطرف کننده شک و بی‌تغییری در علم) و شعر مشفق (ابیات فوق) شد، جای آن دارد که اشاره کنیم به بشارت‌های عارفانه این شاعر که طی آن، شکایت از تشویش تردید و آرزوی رهایی از آن و رسیدن به «یقین» را توصیف نموده است. شعر «بن‌بست» سراسر همین مطلب است:

آن که ره برد به خلوت‌گه ناهید کجاست چنگ سرگشته کجا زخمه امید کجاست  
من به تشویش در این حلقه سرگردانی راه بیرون شدن از پرده تردید کجاست

(همان، ۱۱۸)

علاوه بر این‌ها، «یقین» در شعر این شاعر، گاهی مجلای عینی می‌یابد. یکی از مظاهر عینی «یقین» وجود مقدس رسول (ص) و اهل بیت (ع) ایشان است، زیرا مبتنی بر آنکه «یقین سه مرتبه دارد و اولین آن‌ها علم‌الیقین، دوم عین‌الیقین و سوم حق‌الیقین» (دهخدا، ذیل یقین) است، مشفق مرتبه یقین ملموس را برای توصیف محمد مصطفی برگزیده است:

محمد مظهر عین‌الیقین است جهان را رحمت جان آفرین است

(مشفق کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۵۵)

در شعر مشفق، گاهی نیز اصطلاح «یقین» عیناً و به لفظ برای توصیف و مدح مردان انقلاب به کار می‌رود تا مسیری که مجاهدان و شهادت‌طلبان طی می‌کنند، محمل عینیت یافتن مفهوم ذهنی یقین باشد:

عنقا به آشیانه فکرش نبرد راه پروازی این چنین به مدار یقین نداشت

(همو، ۱۳۸۸: ۱۰۲)

به عزم راسخ چون کوهسار پا بر جای به رزم پهنه تهی از هجوم دشمن کرد

(همان، ۷۸)

همان گونه که در شعر مشفق کاشانی «توکل» و «یقین» منطبق بر معانی این اصطلاحات نزد قشیری به کار رفته، «رضا» نیز که از جمله مفاهیم پر کاربرد در مباحث عرفانی است، در اشعار این شاعر متجلی شده است.

۳-۲-رضا: در لغت «خوش دلی، همداستانی، تسلیم (و) نزد طایفه معتزله، به معنی اراده است. به اصطلاح اهل تصوّف: خشنودی کردن (است) بر هر چه از قضای الهی به بنده رسد» (دهخدا، ذیل رضا) قشیری در رساله خود، پس از ذکر اینکه «رضا» نزد برخی عرفا مقامی از مقامات رهروان طریقت است و نزد گروهی دیگر، حالی از احوال سالکان، نظر خویش را این گونه وصف می کند: «بدایت رضا مکتسب بود بنده را و آن از مقامات است و نهایت وی از جمله احوال بود و مکتسب نیست»: (قشیری، ۱۳۹۰: ۳۱). وی همچنین در باب این اصطلاح می نویسد: «نهایت توکل (یعنی بالاتر از کسب به حيله)»، «برترین مقامات»، «بهشت دنیا»، «مطلب اهل بهشت (عقبی)»، «عدم اعتراض بر حکم و قضا»، «خروج از دایره شهوات»، «برون کردن کراهیت از دل تا هر چه هست شادی باشد، شادی از محنت و نعمت» و «دست برداشتن از اختیار پیش از قضا و یافتن محبت اندر وقت بلا» است: (همان، ۳۶-۳۲). در شعر مشفق کاشانی، «رضا» را نیز به دو صورت ملاحظه می کنیم. او گاهی بر لفظ تصریح می کند. برای این وجه شواهد متعددی ملاحظه می شود. مثلاً در شعرهایی که از «ولایت» امام هشتم (ع) و مدح ایشان سخن رفته، از آنجا که نام مبارک ایشان «رضا» است، از این حسن تلاقی استفاده شده است، بدین صورت که ضمن مدح امام «رضا»، به مفهوم عرفانی این اسم اشاره می شود. مشفق کاشانی در اثری با عنوان «میلاد کوکب هشتم» می سراید:

ای شده آیینۀ ملک رضا      چهره گشا در حرم کبریا  
هرچه رضای تو رضای دل است      وای از آن دل که ز تو غافل است

(مشفق کاشانی، ۱۳۷۲: ۵۹۵)

«ملک رضا» همان «حرم کبریا» و در واقع همان حال یا مقام عرفانی رضامندی است که قشیری از آن یاد کرده است. در این وضعیّت، سالک از نهایت توکل برخوردار است و در

نتیجه، از کسب به حيله درمی‌گذرد و کار را به بهترین و کیل می‌سپارد و رضایت‌مندی یار را رضایت دل خود قرار می‌دهد. همچنین، در شعر مشفق ملک رضا مترادف برترین مقامی است که انسان در دنیا به دست می‌آورد. او به وسیلهٔ اعتراض نکردن بر حکم قضا، خارج شدن از دایرهٔ شهوات، زدودن دل از هر چه کراهیت داشته باشد، به وضعیتی می‌رسد که طی آن، هنگام محنت و نعمت غرق در شادی است. او در واجهه با قضای الهی اختیار انسانی را به کار نمی‌بندد و حتی اگر بلا رسد، محبت در دل او افزون می‌شود. بدین طریق، سالک گرچه طالب بهشت عقبی است، دنیا را بهشت مقدماتی خود می‌سازد. با این حال، در اغلب موارد، مشفق از آوردن عین لفظ «رضا» درمی‌گذرد و مستقیماً به مفاهیم اصطلاحی آن نزد عرفا، خصوصاً با سنج‌های که قشیری برگزیده است، می‌پردازد و آن‌ها را وصف می‌کند. نمونه‌ای از این توصیفات در ابیات زیر ملاحظه می‌شود:

ما راست دلی که سر به صحرا داده      با خار نشسته گل به خارا داده  
از جوی اهورایی خون رگ خویش      رودی به گلوی خشک دریا داده

(مشفق کاشانی، ۱۳۸۸: ۵۱)

در این دو بیت، «دلی که سر به صحرا داده» دل سالک و اصلی است که در نهایت توکل، از کسب به حيله گذشته و از هر آنچه او را از یاد محبوب غافل سازد، گریزان است. در چنین صحرایی، «با خار نشستن و گل به خارا دادن» بیانی تصویری از اوج رضایت‌مندی است که در محنت (خار) و نعمت (گل) از دست نمی‌رود. همین مطلب در بیت دوم با تصویری دیگر بیان می‌شود. در اینجا، رگ‌های تن شاعر جوی‌هایی هستند که در آن‌ها به جای آب، خون، یعنی مایه هستی شاعر جاری است و شاعر آن را با سخاوت تمام به رودی تشبیه می‌کند که گلوی خشک دریا را سیراب می‌سازد. جالب آنکه تضاد معنایی موجود بین «گلوی خشک» و «دریا» بر مفهوم سخاوت (در امر رضامندی) تأکید می‌کند، زیرا دریا خود منبع و مظهر رفع تشنگی است.

۴-۲- ذکر: در لغت، مقابل صُمت و خلاف نسیان است و مترادف با یاد کردن، بر زبان راندن، قرآن و دعا و نماز: (دهخدا، ذیل ذکر). «ذکر» در رسالهٔ قشیری دارای دو گونهٔ

«زبانی» و «قلبی» و معادل «برترین و پاکترین اعمال»، «برتر از جهاد بر کفار»، «منشور ولایت»، «سلاح مؤمنان و آفت زدای دل‌ها و برطرف کننده بلا»، «برون آمدن از میدان غفلت به صحرای مشاهدت بر غلبه بیم و دوستی تمام»، «حلاوت جان‌ها»، «تمامتر از فکر»، «وسيلة تنعم»، «روضه بهشت در دنیا»، «موجب یاد کردن خدا از بنده خویش که خود موجب برتری امت محمد(ص) و باعث ضجّه شیطان است»: (قشیری، ۱۳۹۰: ۴۵-۳۹).

با توجه به اهمیتی که «ذکر» در عرفان اسلامی دارد و به همین جهت در تعاریف قشیری نیز از جایگاه بالایی برخوردار است، طبیعتاً می‌توان مفهوم طلب ذکر را در شعرهایی که اسّ و اساس عرفانی دارند، مشاهده کرد. بر همین مبنا، مشفق کاشانی نیز در شعرهای عارفانه خود یاد و گفتگوی خداوند را که از مصادیق ذکر است، می‌طلبد:

یارب سببی که گفتگوی تو کنم      از غیر بریده دل به سوی تو کنم

(مشفق کاشانی، ۱۳۸۸: ۳۵)

در این بیت هر دو گونه ذکر که قشیری نام برده است، ملاحظه می‌شود، بدین ترتیب که «گفتگوی یار کردن» در مصراع نخست متوجه ذکر زبانی و «دل به سوی یار نمودن» توصیف ذکر قلبی است. همچنین، مطلوب شاعر بریدن از غیر و دل را به سوی پروردگار کردن است که مصداق بیرون آمدن دل سالک از دایره غفلت و داخل شدن آن در فضای مشاهده به مثابه معنایی برای اصطلاح ذکر در کلام قشیری است. بعلاوه، بیان استدعایی شاعر نیز شاهد دوستی تمام و حلاوت جانی است که مشفق در تحصیل این مطلوب حس می‌کند.

در برخی از شعرهای مشفق می‌توان مصادیق مشهور «ذکر» را دریافت. برای مثال، در قرآن کریم همان‌طور که نماز مصداق ذکر است: (عنکبوت/۴۵) پیرامون مراسم حج آمده است: «وَأذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ» (بقره/۲۰۳). انعکاس آوای ذکر «خدا خدا» که در ایام حج از مشعر، منا، زمزم و صفا برخواسته شاعر را درمی‌یابد و او را به گذشته می‌برد تا شاهد شنیدن همین ذکر از حلق اسماعیل ذبیح‌الله(ع) باشد، در لحظه‌ای که گلوی او در راه کسب رضای محبوب خسته(زخمی) است و می‌تواند یکی از مظاهر اعلای «برون آمدن از میدان غفلت به صحرای مشاهدت بر غلبه بیم و دوستی تمام» باشد که قشیری از ذکر اراده



می‌کند. تلمیح مشفق که مظهر اتصال روح شاعر به آن واقعه است، همزمان، موجب الحاق ذکر زبانی مرسوم در اثنای حضور حجاج در مواقع مزبور است به ذکر قلبی از یادکرد رخداد عاشقانه ذبح اسماعیل (ع) که به گوش جان شاعر رسیده است:

شوری که ز مشعر و منا می‌شنوم      در سعی به زمزم و صفا می‌شنوم  
از پرده نای خسته اسماعیل      آوای خدا خدا خدا می‌شنوم

(همان، ۵۰)

با این رویکرد، مطالعه شعر شاعری همچون مشفق کاشانی که فرهنگ‌نامه شاعری‌اش آمیخته با مفاهیم اعتقادی و عرفانی است، شواهد بسیاری دارد، مثلاً «ذکر» پروردگار در زمینه «ولایت» اهل بیت (ع):

مگر علی را به تیغ بیداد درون محراب به خون کشیدند  
که نغمه او به ذکر یارب به گوش جان‌ها دگر نیاید

(مشفق کاشانی، ۱۳۶۹: ۳۴۳)

۵-۲- غیرت: در لغت «حسد و رشک بردن»: (دهخدا، ذیل غیرت) و در اصطلاح قشیری بر دو گونه است: «غیرت بشریت بر شکال (تنها) و غیرت الهیت بر دل‌ها» و در مجموع «از صفات خدا و موجب حرمت فواحش ظاهر و باطن»، «کراهیت مشارکت دادن غیر خدای در عبادت»، «حجابی میان کافران و صدیقان در معرفت»، «از صفات اهل بدایت» است: (قشیری، ۱۳۹۰: ۴۷-۵۳).

مشفق در شعر خود، «غیرت» را مانند اصطلاحات دیگر، گاهی با تصریح بر عین کلمه و گاهی تنها با وصف معنای آن به کار می‌گیرد. برای نمونه، گاهی با آوردن واژه «غیرت» در زمینه‌ای از مضامین خمیه‌ای که از دیرباز نوعی بیان مجازی برای توصیف انگاره‌های عرفانی بوده‌اند، مفاهیمی را مطرح می‌کند که بر نگرش قشیری نسبت به این اصطلاح منطبق است:

در بزم صفا باده ناب آوردند      آن غیرت آینه و آب آوردند  
جامی که فروغ دیده‌اهل دلست      از خانه خم چو آفتاب آوردند

(مشفق کاشانی، ۱۳۸۸: ۲۱)

در این ابیات که منظور از «بزم صفا» همان جمع و محفل عارفان است، «غیرت آینه» را برابر «بادۀ ناب» دانسته که غلیان عشق حاصل از ذکر محبوب است. در بیت دوم نیز توصیف همین شراب عرفانی درخشنده چون آفتاب ادامه یافته و آن را روشنایی چشمان اهل دل (عارفان) نامیده که از خانهٔ خم یعنی منبع فیض آورده‌اند. غیرت آینه موجب می‌شود تا تصویر غیر که محصول مشارکت غیر خدای در پرستش است، از دل زوده شود. تصریح بر کلمهٔ «غیرت» با اراده کردن مفهوم عرفانی آن در شعر مشفق شواهد متعدّد دارد و در بعضی از آن‌ها شاعر غیرت را به خلقت نسبت داده و در واقع طلب غیرت کرده است:

باد را شیوهٔ درنگ ز چیست برق را غیرت شتاب کجاست (همان، ۸۱)

با این حال، گاهی شاعر از تصریح بر واژه درمی‌گذرد و مستقیماً به معانی عرفانی غیرت می‌پردازد. مثلاً از آنجا که مشارکت دادن توجّه عاشق به کسی یا چیزی غیر از محبوب موجب برانگیختن غیرت ممدوح ازلی و ایجاد «حجابی میان کافران و صدیقان در معرفت» است، مشفق با عنایت به غیرت بشریت در شکال و «کراهیت مشارکت دادن غیر خدای در عبادت»، خود را وقف یار و مقیم کوی او توصیف می‌کند و می‌سراید:

عمری ز خاک کوی تو سر برنداشتم کز آب لطف غیر گهر برنداشتم

(همان، ۴۱)

و همین مفهوم غیرت است که مشفق آن را در وصف ویژگی مرد واقعی به کار می‌گیرد و از آن به مثابهٔ میزانی برای تمییز عاشقان واقعی از مدّعیان دروغین بهره می‌برد:

چون مرد خدا گر اهل دردی مردی با دشمن اگر که در نبردی مردی  
گر جان چو شهید شاهد سنگر عشق ایثار به راه دوست کردی مردی

(مشفق کاشانی، ۱۳۹۴: ۲۳)

۶-۲-ولایت: در لغت «حکومت و امارت سلطان، قدرت، قرابت و نزدیکی» است: (دهخدا، ذیل ولایت) و در رسالهٔ ابوالقاسم قشیری «ولی را دو معنی است. یکی آنکه حق-سبحانه و تعالی- متولّی کار او بود... و یک لحظه او را به خویشتن بازنگذارد، بلکه او را

حق-عزّ اسمه- در حمایت و رعایت خود بدارد و دیگر معنی آن بوده که بنده به عبادت و طاعت حق-سبحانه و تعالی- قیام نماید بر دوام و عبادت او بر توالی باشد که هیچ گونه به معصیت آمیخته نباشد و این هر دو صفت واجب باشد، تا ولی، ولی باشد»:(قشیری، ۱۳۹۰: ۵۵). وی سپس شرایط «ولی» را برمی شمرد، از جمله «قیام به حقوق حق بر استقصا و استیفاء تمام»، «محفوظ و معصوم بودن»، «عدم رغبت به دنیا و آخرت، بلکه رغبت تام با خدای داشتن»، «مجاهدات فراوان»، «فنای از حال خویش و باقی به مشاهدات حق و تولّی نور حق بر وی»، «محو از صفت خلق و مشغول به حق و فرار او باز خدای و همّت او با خدای»، «بی خوفی و بی رجایی»:(همان، ۶۰-۵۶).

در نگاه مشفق کاشانی، همان طور که «یقین» متجلی در وجود مقدّس رسول(ص)، اهل بیت(ع) و خصوصاً خصوصاً علی(ع) است، آیینۀ تمام‌نمای «ولایت» نیز هم‌ایشان هستند که خود بازتاب ولایت حضرت باری بر جملگی خلقند. این نگرش به ولایت که مطابق با توصیف قشیری از دو معنای اصطلاح مزبور است، شواهد فراوانی در شعر شاعر مورد بحث دارد، مانند ابیات زیر که درباره ولایت علی(ع) است:

ذات حق را جلوه گر چون آفتاب      دل فروز از مشرق جان آمدی  
ای ز تو آیین احمد در کمال      ای دلیل راه انسان، آمدی

(مشفق کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۷۶)

نزد مشفق، بازتاب ولایت از پروردگار به رسول(ص) و سپس به جانشینان او، ائمّه اطهار(ع) ادامه می‌یابد و در عصر حاضر، در امام خمینی(ره) متجلی می‌شود. نکته در خور توجه آن است که خصوصیات مذکور در کلام قشیری برای ولی همگی در شعر این شاعر به امام خمینی(ره) نسبت داده شده است. برای مثال:

ز آستین ابراهیم دست حق برون آمد      در نبرد تنگاتنگ بت شکست و بنیانش  
شور او خدایی بود نغمۀ آسمانی بود      کز سروش غیب آمد آفرین ز یزدانش  
هم زمین به تکریمش هم زمان به آیینش      هم فلک ثناگویش هم ملک ثناخوانش

(همو، ۱۳۸۸: ۵۸)

در شعر دیگری با عنوان «سپیده‌دم» که در هشتمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی (بهمن ۱۳۶۵) سروده شده، مشفق کاشانی به یاد قیام امام خمینی (ره) و بازگشت ایشان به وطن می‌گوید:

به جام شب‌زدگان بادهٔ ولا می‌ریخت	ز شام سوختگان اضطراب برمی‌داشت
به خشم تا سر اهریمن افکند از پای	به نام ایزد تیغ شهاب برمی‌داشت
ز برق نعل سمندش شراره می‌زد باد	عنان صبر اگر از رکاب برمی‌داشت
به رستخیز فلق مردی از سلالهٔ نور	سپیده‌دم علم انقلاب برمی‌داشت

(همان، ۴۶)

مشفق کاشانی در توصیف مجاهدان انقلاب که ولایت رهبری (خورشید خضر راه) را تا سرمنزل شهادت پذیرفته‌اند، نیز می‌سراید:

یافتی مفهوم حزب الله را	یافتی خورشید خضر راه را
خط خون را درنوردیدی تمام	تا به سر منزل همان خط امام

(همو، ۱۳۹۴: ۲۵)

همچنین:

افتاده آسمان و زمین در مدار عشق	در این مدار، شاهد جانباز را ببین...
اینان به راه دوست شهیدان زنده‌اند	این زنده‌شاهدان سرافراز را ببین

(همو، ۱۳۹۳: ج ۳، ۱۱۰۹)

۷-۲- تصوف: در لغت «خوی صوفیه گرفتن و متصوف شدن، پشمینه (صوف) پوشیدن، از خواهش نفسانی پاک شدن و اشیاء عالم را مظهر حق دانستن، یک سو شدن و روی گردانیدن است از ماسوی الله» (دهخدا، ذیل تصوف). در رسالهٔ قشیریه: «صفا ستوده است به همهٔ زبان‌ها و ضد او کدورت است و آن نکوهیده است» (قشیری، ۱۳۹۰: ۶۳). همچنین آمده است: «این نام غلبه گرفتن است بر این طایفه، گویند: فلانی صوفی است و گروهی را متصوفه خوانند و هر که تکلف کند تا بدین رسد، او را متصوف گویند» (همان). صاحب این رساله با انتساب «تصوف» به «صوف» مخالف است، چرا که پشمینه‌پوشی را خاص این قوم نمی‌داند و با انتساب آن به «اهل صفه» و ریشهٔ «صفا» و یا «صف» نیز مخالف است، بلکه ایشان را

به صفات شان چنین معرفی می‌کند: «نیکوخویی و پرهیز از بدی»، «داشتن ذات وُحدانی و نپذیرفتن او دیگری و دیگری او را»، «درویشی در عین توان‌گری و خواری پس از عزیزی و پوشیدگی پس از مشهوری»، «ابن‌الوقت بودن»، «مالک و مملوک نبودن در مخلوق»، «باخدایی بی‌علاقته»، «فقر و افتقار و عادت به بذل و ایثار و به ترک تعرض و اختیار به گفتن»، «نومیدی از دست مخلوق»، «جنگی بدون صلح ضمن بی‌قصاصی خون خویش و مباحی مال خود»، «سایه‌گستری یکسان چون سرو بر همگان»، «با واردات بودن نه با اوراد»، «اعراض از اعتراض»: (همان، ۶۹-۶۴). در شعر مشفق، گاهی مستقیماً اشاره به فقر و درویشی ملاحظه می‌شود:

زین مردم گریخته از مهر و مردمی نامردم اگر نه چو درویش سوختیم

(مشفق کاشانی، ۱۳۸۸: ۱۱۲)

گاهی نیز مفاهیم مرکزی تصوف، مثل «وحدت وجود» دست‌مایه سرایش این شاعر قرار می‌گیرد:

تو منی یا من توام ما و تویی در کار نیست من از آن تو در این سودا تو از آن منی

(همان، ۱۹)

شبی که از خم وحدت شراب برمی‌داشت ستاره ریخته بود آفتاب برمی‌داشت

(همان، ۴۶)

حدیث سرانالحق که کس نمی‌دانست به گوش هوش شنید از دم سروش درخت

(همان، ۶۶)

«وحدت وجود» به عنوان نظریه راهبردی متصوفه، منسوب به «شیخ اکبر»، محیی‌الدین ابن عربی (۶۳۸-۵۶۰ق.)، نام‌آورترین نظریه پرداز تصوف است. مشفق در شعری که عنوان آن نام این نظریه پرداز است، در بستری خمربه‌ای چنین می‌سراید:

بده ساقی آن باده هوش را فرشته جبین سحرنوش را  
از آن می که در کام جان جوش زد ز سر عقل برد و ره هوش زد  
از آن می که صافی شد از رنگ دُرد به میثاق بر "شیخ اکبر" سپرد  
ز جام صفا شور وحدت گرفت فنا گشت و منشور دولت گرفت

(همان، ۱۶۶-۱۶۵)

ذکر این نکته نیز ضروری است که بیان میخانه‌ای یا خمیره‌سرای، از بسترهای مورد علاقه مشفق کاشانی برای طرح مباحث مورد علاقه صوفیه است و به شعری برای ابن عربی مقصور و محدود نمی‌شود. اشعاری در باب توحید: (همان، ۱۲۳-۱۲۲)، ابراهیم خلیل علیه‌السلام: (همان، ۱۲۵-۱۲۴)، محمد صلی‌الله علیه و آله: (همان، ۱۲۸-۱۲۶)، علی علیه‌السلام: (همان، ۱۳۲-۱۲۹) و پیرامون زندگی، شخصیت و نگرش صوفیان متقدم همچون: اویس قرنی: (همان، ۱۳۴-۱۳۳)، بایزید بسطامی: (همان، ۱۳۶-۱۳۵)، جنید بغدادی: (همان ۱۳۸-۱۳۷)، منصور حلّاج: (همان، ۱۴۱-۱۳۹)، ابوسعید ابوالخیر: (همان، ۱۴۶-۱۴۵) و عین‌القضات همدانی: (همان، ۱۵۵-۱۵۳) همگی ساقی‌نامه‌هایی است که مملو از مفاهیم مورد علاقه متصوفه است و آنچه از نیک‌خویی، پرهیز از بدی، «داشتن ذات و وحدانی (پذیرش وحدت وجود) و سایر خصوصیات که قشیری برای صوفی نام می‌برد، در وصف هر یک از این شخصیت‌ها ملاحظه می‌شود. به جهت اهمیت تصوف در عرفان اسلامی و محوریت این موضوع در پژوهش حاضر، اشاره به چند نکته مناسب است.

#### ۱-۷-۲- تصوف و خمیره‌سرای در شعر مشفق: در ادب فارسی شواهد فراوانی وجود دارد

که در آن‌ها، زبان شاعران عارف و عارف‌مسلک، شاعرانی که در ذیل مفهوم گسترده تصوف شعر می‌سرایند، مملو از مصطلحات خمیره‌ای است. شعر خمیره‌ای آن است که در وصف شراب و لوازم آن باشد: (دهخدا، ذیل خمیره). از دیرباز، شاعران عارف‌مسلک به فراوانی از اصطلاحات می‌خانه‌ای برای بیان مطالب عرفانی موجود در مافی‌الضمیر خویش بهره برده‌اند تا آنجا که هر اصطلاح و معنای مجازی آن، (تقریباً) معنای حقیقی معینی یافته و در فرهنگ‌های اصطلاحات عرفانی تعریف شده است، مثلاً «جام» همان «دل عارف سالک است که مالا مال از معرفت باشد»: (سجادی، ۱۳۸۸: ۲۸۰) و «ساغر: دل عارف است که انوار غیبی در آن مشاهده شود. بدان خم‌خانه و می‌خانه نیز می‌گویند. همچنین، سکر و شوق را نیز از ساغر اراده کرده‌اند»: (همان، ۴۵۲-۴۵۱). این مفاهیم در شعر مشفق کاشانی در وصف شخصیت‌هایی که ذکر آن رفت، برای نمونه در توصیف شهادت علی (ع) به کار رفته‌اند:

شکافت فرقی که تا قیامت، از این مصیبت، بنا مرادی

به جام هستی، به ساغر دل، به غیر لخت جگر نیاید

(مشفق کاشانی، ۱۳۶۹: ۳۴۳)

علاوه بر جام و ساغر، «جام هستی» موجب تبادل اصطلاح «جام نیستی» به ذهن است که عبارت از اعیان ثابت است که به عدم موصوفند: (سجادی، ۱۳۸۸: ۲۸۳). به عبارت دیگر، در این شعر، در زمینه‌ای که عشق به اهل بیت (ع) جلوه‌گاه مفاهیم عرفانی است، مشفق کاشانی از شیوه مرسوم زبان عارفان که بهره‌گیری از اصطلاحات خمیره‌ای است، استفاده می‌کند تا عشق و «شوق» به «ولایت» را دست‌مایه شعر خویش قرار دهد. مشفق در غزلی دیگر با عنوان «شراب دوش» می‌سراید:

دل من با پریشان‌جمع خاموشان نمی‌جوشد در آن محفل که آید بانگ نوشانوش بنشینم  
به یاد گردش چشم تو رفت از کف قرار دل اگر بینی که بی‌می سرخوش و مدهوش بنشینم...  
شبی با یاد چشم مست او مستانه برخیزم به صبح آرزو مست از شراب دوش بنشینم  
(مشفق کاشانی، ۱۳۹۴: ۷۸)

همچنین، در وصف امام خمینی (ره) و «ولایت» ایشان بر شاعر سروده است:

با تو در می‌کده خوردیم می از جام ولا بی تو با یاد تو مستیم خدا می‌داند  
(همو، ۱۳۸۸: ۶۴)  
با مردم چشم تو به میخانه قدح نوش مدهوش ز صهای تو بودیم و گذشتیم  
(همان، ۸۸)

در اشعار دیگری، مشفق کاشانی عشق و «شوق» را در بستر اصطلاحات خمیره‌ای مطرح کرده است:

سرمست سیوی می به دستش نگرید هم صحبت مردمان مستش نگرید  
پیمانۀ آفتاب اگر می‌خواهید در گردش چشم می‌پرستش نگرید  
(همان، ۴۳)  
جوشش از می نماند در رگ تا ک چشمه‌سار شراب ناب کجاست  
(همان، ۸۱)

۸-۲-معرفت: در لغت «شناختگی و شناسایی (و) در اصطلاح صوفیان معرفت در لغت علم است و علمی است که مسبوق به فکر باشد و قابل شک نباشد و معرفت ربوبیت: بازشناختن ذات و صفات الهی است در صورت تفصیل احوال و حوادث و نور ازل بعد از آنکه بر سیل اجمال معلوم شده باشد که موجود حقیقی و فاعل مطلق اوست و تا صورت توحید مجمل علمی مفصل عینی نشود، عرفان محقق نشود و صاحب آن عارف نباشد»: (دهخدا، ذیل معرفت). قشیری در تعریف معرفت می‌گوید که «ستون دین را شناخت خدا نهادن» است و سپس از قول استاد امام چنین می‌آورد: «بر زبان علما معرفت بود و همه علم، معرفت بود و هر که به خدای -عزوجل- عالم بود، عارف بود و هر که عارف بود، عالم بود و به نزدیک این گروه، معرفت صفت آن کس بود که خدای را بشناسد به اسماء و صفات او، پس صدق در معاملت با خدای -تعالی- به جای آرد، پس از خوی‌های بد دست بردارد، پس دائم بر درگاه بود و به دل همیشه معتکف بود تا از خدای بهره یابد از او به جمیل اقبال او...»: (قشیری، ۱۳۹۰: ۷۰). قشیری در باب ویژگی‌های «معرفت» آورده است: «هیبت آوردن به دل از خدای»، «سکون»، «بی‌علاقگی»، «استغنا به خدای»، «خوش‌زیستن به حق»، «واجب کردن حیا و تعظیم»، «تجلی مولی»، «فراغت از دینا و آخرت»، «دهشت و حیرت»، «چشم‌گریان و دل‌خندان»، «انس با یاد خدا»، «سردانی و سرپوشی»: (همان، ۷۷-۷۱). در شعر مشفق کاشانی، محور بسیاری از آثاری که مضمون آن‌ها «معرفت» است، «خدا» است:

پرورده نخل معرفت از ابر فیض توست ورنه چنین ز شاخه تر بر، نداشتم...  
صد بار همچو آینه خود را شکسته‌ام بنگر که باز از تو نظر بر نداشتم

(مشفق کاشانی، ۱۳۸۸: ۴۱)

همچنین، نزد این شاعر، جلوه‌گاه اصلی معرفت الهی، اهل‌البیت (ع)، خصوصاً حضرت علی (ع) است که خصوصیات آن در زبان قشیری متجلی در شخصیت و زندگی و دیدگاه اوست، مثلاً ترس از خدا، سکون و آرامش دل، بی‌علاقگی به دنیا و مافیها و کفایت و استغنا به خداوند، رضایت و خوش‌زیستن در توجه به حضرت حق، اوج حیا و تعظیم نسبت به



پروردگار، مجلای صفات الهی، رها کردن دنیاپرستی و پرستش خدا به خاطر محبت به او و نه برای هشت و... مشفق در توصیف علی(ع) این خصوصیات را برشمرده است:

تا برافرازی چراغ معرفت در طریق علم و عرفان آمدی... (همو، ۱۳۶۹: ۳۴۴)

در شعر مشفق کاشانی، اصطلاح «معرفت» با توجه به مفهوم وحدت وجودی آن گاهی در مدح اهل بیت(ع) متجلی می‌شود و برای نمونه این شاعر دربارهٔ میلاد امام رضا(ع) می‌گوید:

قدسیان از عالم بالا صفا آورده‌اند مژدهٔ میلاد نور حق رضا آورده‌اند

چرخ را روشن به نور عالم آرا کرده‌اند خاک را رخشان که خورشید ولا آورده‌اند

(همو، ۱۳۷۲: ۵۹۴)

در شعر فوق، مشفق «معرفت» خویش را مبتنی بر تمثیل معروف «نور» بیان کرده است. «نور» از تمثیل‌های پربسامد در اندیشهٔ ابن عربی ضمن بحث از تجلی ذاتی و اسمایی در رسالهٔ *فصوص الحکم* است: (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۱۹۱). مشفق نیز در مدح ثامن الائمه(ع)، با تسویه میان «نور حق» و «رضا»، و انتساب روشنی «چرخ» به آن «نور عالم آرا» و درخشانی «خاک» به «خورشید ولا»، معرفت خویش را نشان داده است. وی در شعر دیگری سروده است:

نام تو از نور الهی صفات خیمه برافراشته بر کاینات (همان، ۵۹۶)

مشفق در شعری دیگر، تمثیل نور و لوازم آن را در سخن از تجلیات حق، ضمن مدح علی(ع) به کار برده است که خود حکایت از «محبت» به «ولایت» دارد:

ذات حق را جلوه‌گر چون آفتاب دل فروز از مشرق جان آمدی

کعبه از نور جمالت روشن است کز حریم لطف یزدان آمدی

(همو، ۱۳۶۹: ۳۴۴)

در عین حال، عرفان و معرفت نزد این شاعر در موارد بسیاری رنگ‌وبوی انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن را گرفته است. نزد مشفق کاشانی، امام خمینی(ره) رهبر انقلاب اسلامی، مظهر «ولایت» است و عرفان در آیین وجود او متجلی است، چنان‌که شاعر خود در وصف پیرمراد خویش گفته است:

مطلع مهر که در مصرع نورانی توست      حسن بیت‌الغزل معرفت ارزانی توست  
شمس چون شمس در ایوان بلند تو نشست      آسمان چنبر چین خورده پیشانی توست...  
عاری از رنگ تعلق شود آن سالک راه      که در این مرحله بر باره عرفانی توست  
(همو، ۱۳۸۸: ۶۲)

از دیگر مضامین مرتبط با اصطلاح معرفت، لفظ و مفهوم «حیرت» است. مشفق در شعرهایی با زمینه خمیره‌ای می‌سراید:

زان قطره حیرت که گلوسوز عطش      خورشید برانگیخته از ساغر خویشم  
گشت      (همان، ۷۴)  
در وادی حیرت چه بگویم که      جز سایه سرگشته من همسفر من  
نگردید      (همان، ۸۰)

۹-۲- محبت: در لغت «دوست داشتن (و) در اصطلاح فلسفه: ابتهاج به شیئی یا از شیئی موافق، اعم از آن که عقلی باشد، یا حسی، و حقیقی باشد یا ظنی (و) در اصطلاح تصوف (و عرفان) غلیان دل در مقام اشتیاق به لقاء محبوب» است: (دهخدا، ذیل محبت). ابوالقاسم قشیری در وصف «محبت» چنین آورده است: «دوست داشتن خدا موجب دوستی اوست»، «دوستی خدا با دوست داشتن نوافل و فرایض و ولی او معلوم می‌شود»، «موجب ارادت نعمت و رحمت مخصوص است»، «حالتی است از لطف در دل بنده نسبت به خدای و عکس این متصور نیست»، «حب نامی از صفت‌های مودت است»، «جوشیدن دل است از حباب ماء»، «تخم حیاست»، «تحمل دوستی خداست»، «موافقت حبیب به شاهد و غائب و ایثار محبوب بر همه چیز»، «خوف ترک حرمت با قیام به خدمت است»، «اقامت عتاب بود بر دوام»، «اوج محبت عشق است»: (قشیری، ۱۳۹۰: ۷۹-۹۱). مشفق کاشانی در غزلی تحت عنوان «کوی محبت»، با توجه به برخی مفاهیم مذکور، از جمله ریشه «حب» از «حباب»، در ارتباط با محبت و شوق و... اینگونه می‌سراید:

دل سرگشته سودای تو دارد      سر شوریده در پای تو دارد  
چو هستی نغمه‌ساز شورومستی      درون پرده آوای تو دارد

نوای عشق در نای تو دارد	به هر بندی چونی در بینوایی
صفا ز آینه رای تو دارد	غبار آلوده کوی محبت
هوای شوق دریای تو دارد	حباب ورطه بی خانمانی
که این آینه سیمای تو دارد	نبیند نقش خود در پردل جان
پریشان سر به صحرای تو دارد	بدین شوریدگی آشفته حالی

(مشفق کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۴۳)

۱۰-۲-شوق: در لغت «آزمندی نفس و میل خاطر(و) در اصطلاح عرفا: انزعاج را گویند در طلب محبوب، بعد از یافتن او و فقدان او به شرط آنکه اگر بیابد ساکن شود و عشق همچنان باقی باشد و بالجمله مراد از شوق همان داعیه لقاء محبوب است و حال شوق مطیه‌ای است که قاصدان کعبه مراد را به مقصود می‌رساند و دوام آن با دوام محبت پیوسته است» (دهخدا، ذیل شوق). «شوق» نزد قشیری: «از جای برخاستن دل بود به دیدار محبوب و شوق بر قدر محبت بود»، «شوق به دیدار بنشیند و اشتیاق به دیدار بنشود»، «شوق همه خلقان راست و چون به حال اشتیاق شود به جایی رسد که او را نه اثر ماند و نه قرار و اشتیاق مقام نشود»، «محبت برتر از شوق است، چرا که شوق از محبت خیزد»، «شوق خدا بر بنده بیش از شوق بنده بر خداست»، «مرگ بر مشتاقان چون عسل است»، «برترین مقام عارف بود و چنان است که اگر بنده بر خدای مشتاق گردد همه عالم مشتاق وی گردند»: (قشیری، ۱۳۹۰: ۹۹-۹۳). شوق و اشتیاق و عشق از مفاهیم پربسامد شعر مشفق است:

مشتاق تو بی تو شادمانی نکند      بی یاد تو عیش جاودانی نکند  
(مشفق کاشانی، ۱۳۸۸: ۲۵)

مفهوم «اشتیاق» با مترادف پربسامد آن، یعنی «عشق»، در شعر مشفق به فراوانی دست‌مایه خلق اثر شده است:

گل کرد چو آتشم خموشم کردی	ای عشق چو برق گرم جوشم کردی
در دشت جنون ستاره پوشم کردی	چون دامن کهکشانش ز باران سرشک

(همان، ۴۷)

در شعر این شاعر، طبیعتاً «شوق» نیز، مانند دیگر مفاهیم عرفانی مورد بحث، در وصف و مدح پیرمراد انقلابی او، امام خمینی (ره) معنا می‌یابد که در وصف ایشان سروده است:

رحمتی رحمتی ای ابر کرامت که ز شوق چشم دل در طلب چشمه بارانی توست  
(همان، ۶۲)

بثالشکوی از بن‌مایه‌های ادب عرفانی است. در شعر مشفق نیز گاهی مفهوم عرفانی «شوق» در بستر بث‌الشکوی مضمون‌ساز می‌شود:

دریغ از من که دیگر نیست در سر شوق پروازم به بی‌تابی در آتش سوختم بال و پر خود را  
(همان، ۹۵)

۱۱-۲-سماع: در لغت «شنوایی و شنیدن، سرود و هر آواز که شنیدن آن خوش آید و موجب وجد و سرور و پایکوبی و دست‌افشانی صوفیان است، منفرداً یا جمعاً با آداب و تشریفات خاص»: (دهخدا، ذیل سماع). در رساله قشیریه آمده است: «سماع ایات به الحان خوش است»، «از مباحات است به شرط آنکه عوام را بر دوام نیفتد و لحن خوش نعمت است»، «سماع نداست و وجد قصد است»: (قشیری، ۱۳۹۰: ۱۱۸-۱۰۱). در شعر مشفق کاشانی نیز به موسیقی و حرکات موزون هماهنگ با آن که به رقص صوفیانه معروف است، از منظر عرفانی نگریسته شده است. مشفق باور دارد که لحن خوش از وجود برمی‌خیزد و شاعر را به وجد می‌آورد و این نگرش با ندا دانستن سماع (در توصیفات قشیری) که باعث وجد و در نتیجه قصد می‌شود، همخوانی دارد:

هزار نغمه داودی از گلوی هزار دمیده در چمن عشق با زبور تو بود  
(مشفق کاشانی، ۱۳۸۸: ۱۹)

تا گوش فلک شنید آواز تو را در پرده کشید نغمه ساز تو را  
(همان، ۲۷)

منطبق بر این نظر عارفانه به سماع (موسیقی و رقص صوفیانه) چنانکه در شعرهای این شاعر مذکور است، گاهی نیز خود شاعر لحن‌پرداز و نغمه‌ساز خلقت توصیف می‌شود:

آن چنگی پیروم که مرا نغمه شوری تا کشد از پرده این ساز نمانده است

(همان، ۲۹)

و گاهی این حضرت دوست است که زخمه‌پردازی می‌کند و روح شاعر عارف مسلک را به رقصی روحانی فرامی‌خواند:

وقت‌ست که دوست زخمه در چنگ زند در پرده دل هزار آهنگ زند

(همان، ۳۱)

با اکتفا به اشارات موجزی که بر تطابق میان تعاریف قشیری از یازده اصطلاح تصوّفی و کاربرد آن‌ها در شعر مشفق رفت، می‌توان از آنچه تا کنون بررسی شد، این نتیجه را دریافت که میان نوع نگاه شاعر عارف مسلکی چون مشفق کاشانی و یک نظریه پرداز تصوّف همچون قشیری قرابت روشنی ملاحظه می‌شود و این امر نشان از آن دارد که نگاه مشفق به این اصطلاحات مطابق با آموزه‌های اصیل و مرجع عرفان اسلامی است، حال چه این نگرش صحیح حاصل مطالعاتی هدفمند بوده باشد و چه در نتیجه فضایی ذهنی نسبت به این مفاهیم که در طول زمان شکل گرفته است. در ادامه تلاش می‌شود طبقه‌بندی‌ای از جلوه‌های عرفان قشیری در شعر مشفق ارائه شود.

#### ۱۲-۲- محورهای موضوعی مفاهیم یازده گانه عرفانی در شعر مشفق: مبتنی بر مباحث

فوق، جلوه مضامین عرفانی (توکل، یقین، رضا، ذکر، غیرت، ولایت، تصوّف، معرفت، محبت، شوق و سماع) در شعر مشفق کاشانی، بر چهار محور موضوعی شکل گرفته است: «عشق به پروردگار و اهل‌البیت رسالت (ع)»، «خمریه‌سرایبی و لوازم آن»، «انقلاب و دفاع مقدّس و عشق به رهبری» و «عرفان شرقی».

#### ۱-۱۲-۲- اشعار عرفانی مشفق در بستر عشق به پروردگار و اهل‌البیت رسالت (ع): مشفق

کاشانی در اشعار متعددی توجه خویش به خدای خود و فرستاده او و خاندان ایشان را ابراز کرده است و برای این منظور از مفاهیم عرفانی با همان معنایی که در منابع متقن عرفانی است، بهره گرفته است. علاوه بر محتوای شعرهایی که پیش از این مطالعه شد، عناوین کتاب‌های مشفق گواه این مدعا است. چنانچه پذیریم که انتخاب عنوان یک دفتر شعر توسط خود شاعر در واقع آیین‌ای است که زبده نگاه او نسبت به مفاهیم شعرهای آن مجموعه را

نشان می‌دهد، دقت در عناوین مجموعه شعرهای مشفق گواه اهمیّت محور موضوعی عشق به پروردگار و اهل‌البیت (ع) است، از جمله: *آئینه آفتاب: پرتوی از انوار علی (ع)*، *آئینه رجاء: مدایح و مراثی حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام*، *آئینه ایثار: در مدایح و مراثی علمدار کربلا، آئینه صبر: مدایح و مراثی حضرت زینب (ع)*، و...

۲-۱۲-۲- *جلوه عرفانی شعرهای مشفق در مضامین خمربه‌ای*: در شعر مشفق کاشانی، مفاهیم عرفانی با بیشترین بسامد، در اشعاری جلوه یافته که بستر آن‌ها خمربه‌سرایي و ساقی‌نامه‌سرایي است. در این اشعار که زبان آن‌ها، همان شیوه توصیفی مورد علاقه متصوّفه است که در مراجع مربوطه مذکورند؛ یعنی مسائلی همچون توکل، یقین، رضا، ذکر، غیرت، ولایت، تصوّف، معرفت، محبّت، شوق و سماع با همان معنای تعریف‌شده توسط قشیری در ذیل مطالب پیوسته با می و تأثیر آن، ساقی و جلوه‌گری‌های او و... مطرح می‌شود. بسیاری از شعرهای او با موضوع خدا و ایمان به او و اهل‌البیت رسالت (ع) تا موضوعات روز همچون مسائل مربوط به انقلاب اسلامی بر بستر خمربه‌سرایي وصف شده‌اند.

۳-۱۲-۲- *جلوه عرفانی آثار مشفق با موضوع انقلاب و رهبری و دفاع مقدّس*: بخش قابل توجهی از سروده‌های معاصر که حاوی مضامین عرفانی است، بر پیرنگ انقلاب اسلامی، امام خمینی و رهبری، دفاع مقدّس و... استوار است: (بیگی حبیب‌آباد، ۱۳۶۸: ج ۳، ۱۱۰۶). مشفق کاشانی نیز «از زمره شاعرانی است که پس از شروع جنگ تحمیلی (جنگ ایران و عراق)، بسیاری از شعرهای خود را با موضوع دفاع مقدّس، شهادت، ایثار و حماسه‌های رزمندگان سرود و در شب‌های شعر دفاع و مقاومت و همایش‌های سراسری شعر دفاع مقدّس و شعرخوانی مناطق مختلف عملیاتی، حضوری گسترده داشت» (همان). اعتقاد راسخ او به جنبه معنوی شعر جنگ، که توسط خود شاعر بیان شده است، اشعار او را به مظهر باورهای ایدئولوژیک وی در زمینه جنگ تبدیل می‌کند: (همان، ۱۱۰۷).

در اینجا لازم به یادآوری است که گرچه گاهی در شعر مشفق مصادیق مفاهیم عرفانی در توصیف مبارزان جنگ ملاحظه می‌شود و از رزمندگان ایرانی، به مثابه عارفانی یاد می‌کند که جلوه‌گاه برخی مفاهیم عرفانی هستند، توصیفات متعدّد مانند آنچه ذکر شد باعث ایجاد

این استنباط شده که وجههٔ عرفانی شعر وی همین محور اصلی را دارد و الباقی موضوعات در قیاس با این موضوع فرعی به حساب می‌آیند. لیکن آثار عرفانی این شاعر علاوه بر این محور، نه تنها بر بستر خمربه‌سرایبی به فراوانی شکل گرفته (به نحوی که به نظر می‌رسد از منظر کمی هم بر سایر بسترها غلبه دارد)، بلکه بر نگرش عرفان شرقی نیز بسیار تأکید دارد.

۴-۱۲-۲- شعرهای عرفانی مشفق بر محور عرفان شرقی: علاوه بر سه بستر قبلی، چنین است که گاهی جلوه‌گاه مفاهیم عرفانی در شعر مشفق کاشانی با همان تعاریفی که در مراجعی همچون رسالهٔ قشیری آمده، آنجاست که وی تحت تأثیر شاعر عارف مسلک همشهری‌اش، سهراب سپهری (۱۳۵۹-۱۳۰۷ ش.) شعر سروده است: (همان، ج ۳، ۱۰۹) سپهری نقاش-شاعری است که در شعر خویش، به صورت آشکاری تحت تأثیر عرفان شرق، به‌خصوص بودیسم است. او بسیاری از مفاهیم این مکتب را در اشعار خود دست‌مایهٔ هنرآفرینی قرار داده و گاهی بر این مفاهیم تصریح کرده است: (ر.ک. سپهری، ۱۳۶۸: ۱۱۸، ۱۳۸، ۲۳۹). وی حتی در اشعاری که حاوی اقتباسات قرآنی است، تلاش می‌کند تا پیوندی میان مضامین اسلامی با مفاهیم بودایی برقرار سازد: (همان، ۳۷۳).

از سویی، اسناد متعدّد نشان می‌دهند که ارتباط مشفق و سپهری حتی در زمانی که در یک شهر نبودند، از طریق مکاتبه برقرار بوده که عمدهٔ آن‌ها پیرامون مسائل اندیشگانی این دو شاعر است: (مشفق کاشانی، ۱۳۹۳: ج ۳، ۱۶۰؛ مشفق کاشانی ۱۳۷۷: ۱۶-۱۲؛ اسماعیلی، ۱۳۸۶: ۳۱). برخی از اشعار مشفق (مانند آنچه ابیاتی از آن را در ادامه مرور می‌کنیم) طبق سخن خود او در مجموعهٔ شعر خلوت انس، خطاب به سپهری سروده شده و حاکی از قرابت نوع نگرش این دو شاعر است:

آنچه مرا ای سپهر در نظر آید      نیز تو را پیش دیده جلوه گر آید

(مشفق کاشانی، ۱۳۹۳: ج ۳، ۱۵۹)

همچنین، مطالعهٔ فرهنگ ذهنی واژگان مشفق و سپهری حاکی از نوعی پیوند میان آن‌هاست. برای نمونه، کلمهٔ «هیچستان» (که یادآور معنای عرفانی «فنا» است) اگرچه نه ساختهٔ

سپهری و نه مولود ذهن مشفق باشد، موجب ارتباط دادن برخی از آثار مشفق کاشانی با شعرهای سهراب سپهری در ذهن مخاطب می‌گردد. برای نمونه:

الف) سهراب سپهری (شعری با عنوان «واحه‌ای در لحظه»): «به سراغ من اگر می‌آیید / پشت هیچستانم / پشت هیچستان جایی است /... به سراغ من اگر می‌آیید / نرم و آهسته بیاید / مبادا که ترک برداد / چینی نازک تنهایی من»: (سپهری، ۱۳۶۸: ۳۶۱-۳۶۰).  
 ب) مشفق کاشانی (دویتی با عنوان «هیچستان»):

حدیث عشق با مستان بخوانید      به بزم دوست با دستان بخوانید  
 نشان عاشقان در بی‌نشانی است      مرا از بام هیچستان بخوانید

(مشفق کاشانی، ۱۳۸۸: ۳۸)

ذکر این نکته هم جا دارد که علاوه بر محوری بودن کلمه «هیچستان» و نزدیکی مضمون این دو شعر، باید توجه داشت که کلمه مذکور اصطلاحی عرفانی-فلسفی و مترادف «ناکجا آباد» است که ظاهراً نخستین بار، توسط سهروردی به کار رفته است: (سهروردی، ۱۳۵۵: ج ۳، ۱۲۱). با تحلیل آثار سهروردی معلوم می‌شود که ناکجا آباد، به منزله یک کلان استعاره، همان عالم مثال افلاطونی است: (هاشمی، ۱۳۹۲: ۲۵۶-۲۴۶) و نهایتاً اصطلاحی با زمینه فلسفه عرفانی است که قرابت فضای ذهنی این دو شاعر و طبیعتاً گرایش مشفق کاشانی به نگرش مزبور را گواهی می‌دهد.

### ۳- نتیجه‌گیری:

مشفق کاشانی، از شاعران نام‌آور معاصر، در شعر خویش از مضامین مختلفی بهره برده که بخش قابل توجهی از آن رنگ و بوی عرفانی دارد. تحقیق حاضر بر پایه نظریات دن اسپربر و دیدرا ویلسون پیرامون ربط‌گرایی در مطالعات مضمونی ادبیات و با در نظر گرفتن کلیت ذهنی شاعر و پذیرش مجموع معانی قصدشده و قصدناشده مستخرج از شعر انجام شده و دو بخش کلی دارد. محور نخست مباحث، قیاس مفاهیم یازده اصطلاح عرفانی برگزیده (شامل توکل، یقین، رضا، ذکر، غیرت، ولایت، تصوف، معرفت، محبت، شوق و سماع) با معنای همان اصطلاحات در منابع اصیل عرفان اسلامی است. در اینجا رساله



ابوالقاسم قشیری به مثابه میزان تشخیص معنای صحیح در نظر گرفته شد. از این مقایسه روشن شد که معانی این اصطلاحات در شعر مشفق (که گاه بر آن‌ها تصریح و گاه با عبور از صورت، مستقیماً به معنی آن‌ها پرداخته شده) با مفهوم آن‌ها در رساله قشیری که از مراجع متقن عرفان اسلامی است، منطبق است. این انطباق حاکی از آن است که چه بر اساس مطالعاتی هدفمند و چه بر اساس کلیت فضای ذهنی‌ای که به تدریج شکل گرفته، شاعر این اصطلاحات را با نگرشی صحیح و منطبق با آموزه‌های عرفانی به کار گرفته است. بخش دوم مباحث نشان می‌دهد که آنکه پژوهش‌های پیشین عمدتاً مشفق را شاعری معرفی می‌کند که مفاهیم عرفانی‌اش را صرفاً بر محور ایدئولوژی اسلامی پرورش می‌دهد، وی شاعری تک‌بعدی نیست، بلکه شعرهایی که او حول مفاهیم یازده‌گانه مزبور سروده در چهار طبقه قابل سامان‌دهی است. گرچه بخش عمده‌ای از این اشعار در بستر عشق به پروردگار و اهل‌البیت رسالت (ع) و نیز انقلاب اسلامی، رهبری آن، دفاع مقدس و... خلق شده، موضوعی دیگری همچون خمیره‌سرایي و عرفان شرقی نیز در شعر او بستر ساز آفرینش هنری است. به نظر می‌رسد جلوه‌های عرفان شرقی در شعر مشفق کاشانی متأثر از آثار سهراب سپهری، شاعر همشهری او باشد.

### منابع:

- \* قرآن کریم. (۱۳۸۸). ترجمه ناصر مکارم شیرازی. تهران: نشتا.
۱. ابن عربی، محمد بن علی. (۱۳۸۵). *فصوص الحکم*. ترجمه و تحلیل: محمد علی و صمد موحد. تهران: کارنامه.
  ۲. ازه‌ای، تقی. (۱۳۸۱). «عرفان در آئینه شعر انقلاب». *مجله کیهان فرهنگی*. بهمن. ش ۱۹۶، صص ۳۴-۳۹.
  ۳. اسرافیلی، حسین. (۱۳۸۳). «اصالت و عشق: نگاهی به شعر استاد مشفق کاشانی». *مجله شعر زمستان*. ش ۴۰، صص ۹۲-۹۵.

۴. اسماعیلی، رضا. (۱۳۸۶). «خلوت انس یاران مشفق». مجله کیهان فرهنگی. فروردین و اردیبهشت. شماره‌های ۲۴۶-۲۴۷، صص ۳۱-۳۱.
۵. اوستا، مهرداد. (۱۳۸۶). «سبک و لحن شعر مشفق». مجله کیهان فرهنگی. ش ۲۴۶-۲۴۷. فروردین و اردیبهشت. صص ۲۷-۲۵.
۶. بیگی حبیب‌آباد، پرویز. (۱۳۸۶). حماسه‌های همیشه: دفاع مقدس در شعر شاعران. تهران: فرهنگ گستر.
۷. پروین‌زاد، شهلا. (۱۳۸۶). «کتاب‌شناسی استاد مشفق کاشانی». مجله کیهان فرهنگی. فروردین و اردیبهشت. شماره‌های ۲۴۶-۲۴۷، صص ۲۰-۲۴.
۸. جوکار، منوچهر و فاطمه شهبازی. (۱۳۸۸). «عشق متعالی در شعر معاصر فارسی». مجله تاریخ ادبیات. پاییز. شماره ۶۲، صص ۴۷-۷۰.
۹. خلیلی جهان‌تیغ، مریم و همکاران. (۱۳۹۵). «بررسی کارکرد متناقض‌نما در شعر مشفق کاشانی و محمود درویش»، مجله کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، ش ۲۲، تابستان، صص ۲۱۳-۲۳۲.
۱۰. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. سپهری، سهراب. (۱۳۶۸). هشت کتاب. تهران: طهوری.
۱۲. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. (۱۳۵۵). مجموعه مصنفات شیخ اشراق. به تصحیح سیدحسین نصر. تهران: انجمن فلسفه ایران.
۱۳. شمس، مهدی و محمد مشکات. (۱۳۹۶). «نقدهایی بر نظریات معنا در فلسفه تحلیلی ادبیات»، مجله فلسفه، پاییز و زمستان. شماره ۲. صص ۸۳-۶۱.
۱۴. قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۹۰). برگزیده ترجمه رساله قشیری. به تصحیح علی‌محمد پشت‌دار. تهران: دانشگاه پیام نور.
۱۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳). شرح جامع بر رساله قشیری. مصحح حسین شهبازی. تهران: زوآر.
۱۶. کی‌منش، امیرمسعود. (۱۳۹۵). «مصاحبه ماه: استاد مشفق کاشانی غزل‌سرای بزرگ». مجله فرهنگ اسلامی. آذرماه. شماره ۴۱، صص ۶۳-۸۲.

۱۷. مشفق کاشانی (کی منش)، عباس. (۱۳۲۳). *صلای غم: تضمین دوازده بند محتشم کاشانی*. تهران: کتاب فروشی اسلامیّه.
۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۴۲). *سرود زندگی*. تهران: کتاب فروشی زوار.
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۵۶). *پرتوی از انوار نیمه خرداد*. تهران: ستاد بزرگ داشت یوم الله ۱۵ خرداد.
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۵). *آذرخشن: گزیده اشعار*. تهران: کیهان.
۲۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۵). *نقش بندان غزل*. تهران: انجمن ادبی بنیاد ۱۵ خرداد.
۲۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸). *خلوت انس: شرح احوال و آثار تنی چند از شعرای معاصر*. ج (۱). تهران: پاژنگ.
۲۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲). *آئینه خیال*. تهران: کیهان.
۲۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷). «گفتگو با عباس کی منش (مشفق کاشانی): معلّم شعر و ادب فارسی، مصاحبه با جواد محقق». *مجله رشد معلّم*. دی ماه. شماره ۱۳۸، صص ۸-۱۷.
۲۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸). *پنجره ای رو به آفتاب*. تهران: حوزه هنری.
۲۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸). *فراز مسند خورشید: گزیده اشعار*. به انتخاب سعید نیاز کرمانی. تهران: پاژنگ.
۲۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸). *گزیده ادبیات معاصر*. تهران: کتاب نیستان.
۲۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). *همیشه در قلب منی مادر*. تهران: سنایی.
۲۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲). *سیرنگ*. تهران: فرهنگ گستر.
۳۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲). *شب همه شب*. تهران: دارینوش.
۳۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). *هفت بند التهاب*. قم: نسیم حیات.
۳۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). *بهشت گمشده*. تهران: انجمن قلم ایرانیان.
۳۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). *ناگفته های مشفق کاشانی از دوستی با سهراب سپهری*. روزنامه *دنیای اقتصاد*. ش ۲۰۵۹، ش.خ. ۶۰۲۷۵۳. ۱/۰۲/۱۳۸۹. ص ۱۴.
۳۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴). *دیباچه تقدیر*. تهران: انجمن قلم ایرانیان.

۳۵. \_\_\_\_\_ و محمود شاهرخی. (۱۳۶۹). آئینه آفتاب: پرتوی از انوار علی (ع). تهران: اسوه.
۳۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲). آئینه صبر. تهران: اسوه.
۳۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲). آئینه رجاء: مدایح و مرثی‌های حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه السلام. تهران: اسوه.
۳۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲). آئینه ایشان: در مدایح و مرثی‌های علمدار کربلا. تهران: اسوه
۳۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). محراب آفتاب. تهران: انجمن شاعران ایران.
۴۰. موحدی، نرگس و شریف‌پور، عنایت‌الله. (۱۳۸۸). «بررسی مضامین عرفانی در شعر دفاع مقدس». *مجله ادبیات پایداری*. پاییز. شماره ۱، صص ۸۹-۱۱۲.
۴۱. هاشمی، بی‌بی‌زهرا. (۱۳۹۲). «مفهوم ناکجاآباد در دو رساله سهروردی بر اساس نظریه استعاره‌شناختی». *مجله جستارهای زبانی*. پاییز. شماره ۳، صص ۲۳۷-۲۶۰.
42. Sperber, D., & Wilson, D. (1986). *Relevance: communication and cognition*. 2nd edition. Oxford: Blackwell.
43. Sperber, D., & Wilson, D. (2002). *Relevance theory. Handbook of pragmatics*. Oxford: Blackwell.